

سنت الهی در تغییرات اجتماعی

از دیدگاه مفسران شیعه*

دکتر سید رضا مؤدب / امان الله فصیحی

دانشیار دانشگاه قم / دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی

چکیده

در نوشتار حاضر پس از پرداختن به مباحث مقدماتی، به چهار محور اساسی تغییرات اجتماعی به مثابه سنت الهی در نگاه مفسران شیعه پرداخته شده است؛ عوامل تغییرات اجتماعی نخستین محوری است که مورد بررسی قرار گرفته و این عوامل به سه دسته شناختی، روانی و رفتاری تقسیم شده است. پس از آن، کارگزاران تغییرات مورد کالبدشکافی قرار گرفته که به دو نوع نخبگان و گروه‌های حاشیه‌ای پرداخته شده است. موانع تغییرات اجتماع که محور سوم این پژوهش را تشکیل می‌دهد، به سه بخش فرهنگی، اجتماعی و روانی دسته‌بندی شده است که هر کدام از زیر مجموعه‌هایی نیز برخوردارند. در پایان به هدف تغییرات اجتماعی از دیدگاه قرآن و تحلیل مفسران پرداخته شده است که هدف قرآن ایجاد تغییر در سطح فردی است نه گروهی و ساختاری.

کلیدواژه‌ها: سنت، تغییر، دگرگونی، عوامل، کارگزاران، موانع و اهداف.

۱. مقدمه

۱-۱. طرح مسئله

ما انسان‌ها در محیطی زندگی می‌کنیم که همه چیز آن به‌طور دایم در حال تغییر و نو شدن است و هیچ چیز ثابتی در آن وجود ندارد، بلکه تمام پدیده‌های آن تا اطلاع ثانوی وجود دارد. تغییرات و دگرگونی اجتماعی یک واقعیت است که توجه بسیاری از اندیشمندان را به خود جلب نموده است؛ توجه به قدیمی‌ترین میراث فکری بشری همانند آثار باقیمانده از حکمای یونانیان تا آثار فیلسوفان متأخر اسلامی، بیانگر این حقیقت است که تغییر و دگرگونی در کانون توجه آنان قرار داشته است که از آن به «حرکت» تعبیر نموده‌اند؛ چنانچه حکیم یونانی هرقلیطرس در انگاره فلسفی خود، بی‌قراری، بی‌ثباتی و یا تغییر و نو شدن دایمی را اصل همه چیز دانسته و در تبیین بی‌قراری عالم، از تمثیل رود بهره‌جسته و می‌گوید: عالم به رودی می‌ماند که همواره روان و سیال است و در آن هر لحظه مانند لحظه قبل از خودش نیست. هرقلیطوس منکر ثبات و بقاست و می‌گوید: «هرچه را بنگری به یک اعتبار هست و به اعتبار دیگر نیست؛ نسبت به هیچ چیز نمی‌توان گفت می‌باشد، بلکه همه چیز در حال شدن است» (فروغی، ۱۳۴۴ ش، ص ۵۴).

گرچه نظر حکیم یونانی و حرکت جوهری ملاصدرا با حکم فیلسوف بودن‌شان، معطوف به جهان هستی و امور حقیقی‌اند؛ ولی واقعیت این است که محیط اجتماعی ما نیز از این قاعده و اصل مستثنا نیست و به‌طور دایم دستخوش تغییر و دگرگونی است.

توجه به تغییرات منحصر به فیلسوفان نبوده، بلکه از بدو پیدایش علم جامعه‌شناسی در کانون توجه اندیشمندان این رشته علمی به عنوان یک پدیده اجتماعی نیز قرار داشته است و این اندیشمندان از منظرهای مختلف به تبیین و

تحلیل این واقعیت پرداخته‌اند. مهم‌تر از همه، قرآن کریم به عنوان کتاب هدایت انسان‌ها نیز تغییرات اجتماعی را به مثابه یک سنت در کنار سایر سنت‌ها مطرح نموده است. در آیات مختلف، خداوند این سنت را به‌طور صریح و یا ضمنی بیان نموده که از جمله آنها آیه ۵۳ انفال و ۱۱ رعد است. بر همین اساس رویکردی که در این نوشتار بر اساس آن به بررسی این مسئله پرداخته می‌شود، رویکرد قرآنی و با تحلیل نگاه برخی از مفسران شیعه است؛ یعنی سعی بر آن است که تغییرات اجتماعی را به عنوان یک سنت الهی از منظر و دید قرآن مورد تحلیل و بررسی قرار بدهد.

نکته قابل توجه اینکه علی‌رغم اهمیت این موضوع، تاکنون کار قابل توجهی در این خصوص انجام نگرفته است و برخی آثار تدوین شده در این موضوع از منظر تفسیری و معارفی به این مسئله پرداخته‌اند و آنچه این اثر را از سایر آثار موجود متمایز می‌سازد، نگاه جامعه‌شناختی به مسئله پژوهش و جامعیت کار است؛ به این معنا که در ارتباط با عناوینی که در این تحقیق مورد بررسی قرار گرفته است، اگر نوییم تمام آیات، بلکه اکثر آیات قرآن با ارجاع به خود قرآن که بیانگر تغییر هستند، استخراج و مورد بررسی قرار گرفته است؛ لذا این تحقیق در حد خود، کاری کاملاً نو و جدید است؛ البته همانند هر کار دیگر خالی از نقص نیست.

۱-۲. سؤال و فرضیه تحقیق

تغییرات اجتماعی، مقوله وسیع و گسترده‌ای است که بحث و بررسی تمام ابعاد آن از ظرفیت نوشتار حاضر خارج است؛ به همین جهت به برخی ابعاد این پدیده اجتماعی از منظر کتاب مقدس الهی پرداخته می‌شود؛ بنابراین سؤال اصلی‌ای که این تحقیق در محور آن سامان می‌یابد، این است که خداوند در قرآن، تغییرات اجتماعی را به عنوان یک سنت چگونه تبیین نموده است؟ این سؤال خود، به چهار سؤال دیگر تحلیل

می‌شود که محوری‌ترین آن در ارتباط با تغییرات اجتماعی است. سؤال‌ها عبارتند از:

۱. عوامل تغییرات اجتماعی در قرآن کدامند؟
 ۲. چه کسانی و یا چه چیزهایی کارگزاران تغییرات اجتماعی را تشکیل می‌دهند؟
 ۳. موانع تغییرات اجتماعی کدامند؟
 ۴. هدف تغییرات اجتماعی در چه سطحی دنبال می‌شود؟
- با توجه به اینکه در این نوشتار نگارنده از نظریه خاصی در باب تغییرات اجتماعی بهره نگرفته است و در حقیقت به دنبال استخراج نظریه قرآن راجع به تغییرات اجتماعی و به دنبال نوعی نظریه‌پردازی و نظریه‌سازی مبتنی بر قرآن است، لذا در ابتدا، فرضیه خاصی مطرح نشده است.

۱-۳. مفاهیم تحقیق

مفاهیم بنیادی این پژوهش که نیازمند توضیح و تعریف است، عبارت است از:

۱-۳-۱. **سنت:** سنت اصطلاحی است که از بار معنایی متعدد برخوردار است؛ ولی سنت در این نوشتار مرادف با قانونی حاکم در اجتماع بشری است؛ برای نمونه خداوند در آیه ۷۷ سوره اسراء (وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا) به این معنای سنت اشاره نموده است. (طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۳، ص ۶۶۷)

۱-۳-۲. **تغییر:** تغییر مانند سایر مفاهیم علوم اجتماعی، از معنی مورد وفاق برخوردار نیست و تعاریف متعددی برای آن ذکر شده است که در این نوشتار به ذکر تعریف «گی‌روشه» بسنده می‌شود. «گی‌روشه» در تعریف تغییرات اجتماعی می‌نویسد: «تغییرات اجتماعی عبارت است از تغییر قابل رؤیت در طول زمان به صورتی که موقتی و کم دوام نباشد و بر روی ساختار یا وظایف سازمان اجتماعی یک جامعه اثر بگذارد و جریان تاریخ آن جامعه را دگرگون نماید» (روشه، ۱۳۸۱، ش، ص ۳۰).

۳-۱-۲. تحول: مفهوم دیگر مرتبط با بحث، مفهوم تحول اجتماعی است که «گی‌روشه» آن را اینگونه تعریف می‌کند: «تحول اجتماعی را معمولاً مجموعه‌ای از تغییرات می‌دانند که در طول یک دوران طولانی طی یک یا چند نسل در یک جامعه به وقوع می‌پیوندد» (همان، ص ۲۶). با توجه به تعریف، مفاهیم مذکور، تفاوت‌شان در این است که اولاً «تغییر» برای یک نسل کوتاه‌مدت و قابل رؤیت است، ولی «تحول» برای یک نسل درازمدت و غیرقابل رؤیت است؛ ثانیاً دامنه تغییر محدود، ولی دامنه تحول گسترده است (همان).

در ابتدای بحث باید توجه نمود که تعریف تغییر و تحولی که ذکرش رفت، برای وضوح معنایی در حد ابتدایی و آغاز بحث است و مقصود از تغییر از دیدگاه قرآن، عام و گسترده‌تر از تعریف ساختاری فوق است و نمی‌توان معنای فوق را به عنوان تنها معنی تغییر و تحول بر قرآن تحمیل نمود؛ چنانچه به تدریج روشن خواهد شد، در قرآن تغییرات در سطح فردی و روابط اجتماعی، مقدم بر تغییرات ساختاری و زمینه‌ساز آن است.

۲. عوامل تغییرات اجتماعی

بحث از عوامل تغییرات اجتماعی، از مباحث مهمی است که متفکران اجتماعی مطرح نموده‌اند و مقصود از عوامل تغییرات اجتماعی، آن دسته از عناصر و واقعیت‌هایی است که در وضعیت‌های معین و مشخص به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم تغییر و دگرگونی را در پی دارند (همان، ص ۳۲). با توجه به تعریف «عوامل تغییر» روشن می‌شود که در بررسی عوامل تغییرات و دگرگونی اجتماعی، پرسش اساسی این است: آیا این امکان برای محقق عرصه تغییرات اجتماعی فراهم است تا بتواند از عامل یا عوامل و شرایط مرتبط با این عوامل که عمیقاً تاریخ اجتماعات بشری را متأثر می‌سازند، پرده‌برداری و ابهام‌زدایی نماید و آنها را به صورت مکشوف و عریان معرفی

نماید؟ پاسخ مثبت به این پرسش، سؤال دیگری را در پی دارد و آن اینکه: آیا امکان تشخیص یک یا چند عامل مسلط دگرگونی اجتماعی از میان عوامل مختلف و متنوع میسور و فراهم است؟

بر خلاف دیدگاه تقلیل‌گرایانه اکثر جامعه‌شناسان کلاسیک و تبیین تغییرات اجتماعی بر اساس عامل واحد، در اندیشه غالب جامعه‌شناسان معاصر انگاره تک عاملی مردود تلقی شده و ایشان تلاش دارند پدیده‌های اجتماعی، از جمله تغییرات اجتماعی را بر اساس عوامل متنوع و مختلف تبیین و تحلیل نمایند و به همین جهت، منظومه‌ای از عوامل را برای تغییرات اجتماعی ذکر می‌کنند (همان، ص ۳۹).

این نوشتار با الگوپذیری از مبنای دوم، به سراغ قرآن رفته و پرسش مربوط به عوامل تغییرات اجتماعی را بر قرآن عرضه نموده است و مجموعه عواملی را که مفسران قرآن بیان نموده، استخراج کرده است. صحبت از عوامل و علت حادثه‌ای همانند تغییرات اجتماعی در حقیقت خبر دادن از شرایط لازم و کافی وقوع آن حادثه است؛ زیرا میدان علل چیزی جز فراهم بودن جمیع شرایط که در وقوع مبین مدخلیت دارد، نیست. همین‌طور تفاوت‌گذاری میان شرایط خفته و بیدارکننده در میدان‌های علل، نقش مهمی در تفکیک انواع علل ایفا می‌نماید؛ به آن دسته از عوامل که از مدت‌ها قبل از حدوث مبین در میدان علل وجود داشته است، شرایط خفته و به آن سنخ از شرایط که بلافاصله وقوع معلول را در پی دارد، عوامل بیدارکننده، اطلاق می‌شود (لیتل، ۱۳۸۱ ش، صص ۳۵ و ۳۷). با توجه به نکات فوق باید توجه داشت: همه آیات در این نوشتار بیانگر علت تامه نیستند، بلکه برخی شرط لازم و برخی شرط کافی و برخی علل خفته و برخی علل بیدارکننده را بیان می‌دارند که در این نوشتار مانند سایر متون از همه آنها به «عامل» تعبیر می‌شود.

۲-۱. انواع عوامل تغییرات اجتماعی

در ارتباط با تغییرات اجتماعی، عوامل مختلفی با دسته‌بندی‌های متنوع همانند عوامل اختیاری و اجباری و از منظر دیگر، درونی و بیرونی بیان شده است؛ اما در این پژوهش این عوامل به عوامل شناختی و رفتاری دسته‌بندی شده است.

۲-۱-۱. عوامل شناختی

مقصود از عوامل شناختی آن دسته از عوامل است که جزو دانش و شناخت انسان قلمداد می‌شود و از آنجایی که فرهنگ را می‌توان به «مثابه معرفت مشترک میان انسان‌ها» تعریف نمود، (ایتزن، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۰) در نتیجه، عوامل معرفتی همان عوامل فرهنگی است که عمده‌ترین آنها عبارتند از:

۲-۱-۱-۱. ایدئولوژی

ایدئولوژی به معنی عام، طبق تعریف «گی روشه» به نظامی از باورها و اعتقادات روشن و صریح و عموماً سازمان‌یافته نسبت به جهان طبیعی، ماوراء طبیعی و جامعه اطلاق می‌شود که موقعیت یک گروه یا جامعه را توجیه، تفسیر تشریح و اثبات می‌نماید (روشه، ۱۳۸۱ ش، ص ۸۲) و به معنی خاص، ایدئولوژی به نظام اعتقادی پیچیده که تنها مشخص‌کننده نظم و ارتباط اجتماعی است، اطلاق می‌شود (گولد، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۳۱).

ایدئولوژی و به‌ویژه ایدئولوژی دینی، در ارتباط با دگرگونی اجتماعی از کارکردهای ذیل برخوردار است: الف) کارکرد بازدارنده: ایدئولوژی‌ها در برخی مواقع از طریق موجه و مدلل‌سازی وضعیت موجود، به حفظ وضعیت موجود و روابط اجتماعی کمک می‌کنند؛ ب) کارکرد تسهیل‌کننده: یعنی ایدئولوژی از طریق معرفی الگوهای رفتاری

جدید، تقویت همبستگی، ایجاد انگیزه در کنشگران و مواجه ساختن جامعه با یک تضاد، در رونق بخشیدن به تغییر یاری می‌رساند؛ ج) مکانیسم‌های هدایت: کارکرد سوم ایدئولوژی در ارتباط با دگرگونی، هدایت کردن دگرگونی در مسیر خاص است (لاور، ۱۳۷۲ ش، ص ۱۱۸-۱۲۶).

در قرآن، خداوند در آیه ۵ سوره قصص، ایدئولوژی را به عنوان یکی از شرایط و زمینه‌های فرهنگی تغییرات اجتماعی مطرح نموده است؛ چنانچه می‌فرماید «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»؛ و می‌خواهیم بر کسانی که در زمین مستضعف شده بودند، منت نهیم و آنان را پیشوایان زمین گردانیم و آنان را وارثان آن قرار دهیم.

کلمه «مَنْ» در اصل به معنای ثقل و سنگینی و در آیه به معنای نعمت سنگین است (راغب، ۱۴۱۶، ص ۷۷۷). علامه طباطبایی نیز در ارتباط با معنی آیه، می‌فرماید: این آیه از وضعیت موسی عليه السلام حکایت دارد؛ یعنی خداوند می‌فرماید وضعیت اجتماعی که موسی عليه السلام در آن پرورش یافت، وضعیت علو و سلطه فرعون در زمین و تفرقه‌افکنی وی در میان مردم و استضعاف بنی‌اسرائیل بود؛ استضعافی که به طور کلی آنان را در معرض زوال و نابودی قرار داده بود. در چنین فضای تفوق و سلطه‌طلبی، خواستیم به ضعیف‌شدگان نعمت گرانباری اعطا نماییم و آن چیزی غیر از رهایی مستضعفان از تحت سلطه و انقیاد مداوم و قرار دادن آنان در موقعیت پیشاهنگ اجتماع و وارث دیگران در روی زمین نیست (طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۱۶، ص ۹). گرچه این آیه شأن نزولش قوم موسی است؛ اما از این قاعده و سنت اجتماعی عام، پرده‌برداری می‌نماید که خداوند روزی، مستضعفان و ستم‌دیدگان را از سلطه مستکبران نجات خواهد داد و آنها را در موقعیت برتر خواهد نشانید (طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۴، ص ۳۷۵)؛ چنانچه خداوند در آیات دیگر نیز راجع به قوم بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (اعراف: ۱۲۸): زمین از آن

خداست، در حالی که آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد به ارث می‌دهد و فرجام نیک برای پارسایان [خود نگهدار] است. «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ» (اعراف: ۱۳۷): ما بندگان مستضعف و تقوایی‌ها را وارث زمین قرار خواهیم داد؛ علامه طبرسی نیز بر تغییرات اجتماعی در ذیل آیه یاد شده بر اساس صبر و تقوی آنها، اشاره می‌کند. (طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۲۲۵)

البته دستیابی به موقعیت و منزلتی فراتر و رهایی از وضعیت موجود در صورتی فراهم است که افراد مورد اشاره آیه، بر مبنای فرهنگ الهی، رفتارهای اجتماعی و فردی‌شان را تنظیم نمایند (طباطبایی، [بی تا]، ج ۸، ص ۲۸۸). اگرچه در آیه تشریفه، تغییرات به خداوند نسبت داده شده است، ولی اراده خداوند علت‌العللی است که عینیت یافتن آن به اراده و خواست خود انسان‌ها بستگی دارد و اگر انسان‌های مستضعف با رعایت تقوای الهی زمینه تغییر را فراهم نکنند، تغییر فعلیت نمی‌یابد؛ از سوی دیگر نفس اعتقاد به محتوای آیه، باعث می‌شود افراد به سمت ایجاد آن جامعه حرکت نمایند تا به وعده الهی دست یابند؛ از این جهت آیه، ایدئولوژی را به مثابه یکی از علل تغییرات اجتماعی معرفی می‌کند.

آیه ۳۳ سوره توبه بیانگر نقش ایدئولوژی دینی در تغییرات اجتماعی است؛ در این آیه خداوند به جوامع انسانی بشارت می‌دهد: روزی فرا خواهد رسید که دین راستین (اسلام) بر همه ادیان الهی تحریف شده و دست‌ساخته بشری غلبه خواهد نمود: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»: او کسی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه دین‌ها پیروز گرداند و گرچه مشرکان ناخشنود باشند. (طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۳، ص ۳۸)

وجه دلالت این آیه بر تغییر این است که مسلمانان را به فراهم نمودن شرایطی

تشویق می‌نماید که پیامد آن، غلبهٔ دین اسلام بر سایر ادیان است و لازمهٔ چنین کاری ایجاد تغییر در زیست جهان موجود غیر مطلوب و حرکت به سمت جامعهٔ مفقود ایده‌آل و مطلوب اسلام است (طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۹، ص ۳۲۹).

توجه به آیات فوق، روشن می‌سازد: ایدئولوژی مطرح در آیات فوق، اولاً از کارکرد تسهیل‌کنندگی برخوردار است؛ زیرا مستضعفان را به مثابهٔ قشری اجتماعی مطرح می‌کند که وضعیت موجود با خواست‌های آنان همسانی و هماهنگی ندارد و برای خروج‌شان از وضعیت موجود نامطلوب، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری جدیدی مبتنی بر دین، معرفی نموده است که کارکرد آنها علاوه بر راهنمایی رفتار، ایجاد انسجام اجتماعی میان مستضعفان و تواناسازی آنان در جهت رویارویی با وضعیت موجود و ایجاد تغییر در جامعه می‌باشد؛ در آیه ۳۳ سورهٔ توبه، تضاد وضعیت موجود با وضعیت آرمانی امر مسلم انگاشته شده است و گرنه وعدهٔ غلبه معنی نداشت؛ ثانیاً ایدئولوژی قرآنی از کارکرد هدایت‌گری نیز برخوردار است؛ زیرا دقیقاً افراد و شرایطی را که این افراد می‌توانند به لطف خداوند از تحت سلطهٔ ستمگران نجات بیابند و به موقعیت پیشوایی و جامعهٔ ایده‌آل دست یابند، مشخص نموده است؛ چنانچه قبلاً از علامه طباطبایی نقل شد، مکانیسم رسیدن این افراد به مقام پیشاهنگی اجتماع، عمل به فرهنگ دینی و پیشه کردن صبر و استقامت و تلاش برای رهایی است (همان، ج ۸، ص ۲۸۹).

علاوه بر ایدئولوژی آینده‌نگر که مهم‌ترین عامل تغییرات اجتماعی نسبت به انواع دیگر ایدئولوژی‌ها تلقی شده است (اگو، ۱۳۷۳ ش، ص ۱۲۲-۱۲۳)، در قرآن به نوع دیگری از ایدئولوژی نیز اشاره شده است که کار ویژهٔ غالب آن بازدارندگی است. این سنخ ایدئولوژی که از سوی حاکمان به منظور حفظ موقعیت‌شان ترویج می‌شود، از نظر قرآن ایدئولوژی نجات‌بخش و راستین نیست، بلکه نوعی شناخت کاذب است که در

جامعه مطرح می‌شود. خداوند در آیه ۳۸ سوره قصص و ۲۹ سوره غافر در شرح حال فرعون به خوبی به این امر اشاره نموده است. (طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۴، ص ۳۹۸ و ۸۱۱) فرعون به منظور حفظ موقعیت خود، نوعی ایدئولوژی را که ذهن پیروانش را برای پذیرش سلطه او آماده می‌سازد، ترویج می‌کند تا بتواند از این طریق با تغییراتی که در پی گسترش دین موسی علیه السلام در جامعه، رخ می‌نماید، به مقابله برخیزد و وضعیت موجود جامعه را حفظ کند. فرعون برای رسیدن به مقصودش از مؤثرترین روش استفاده می‌کند و آن اینکه نخست خود را خدا معرفی می‌نماید و هر خدایی غیر از خودش را رد می‌کند: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (قصص: ۳۸) و فرعون گفت: ای اشراف، هیچ معبودی غیر از خودم برای شما نمی‌شناسم. او سپس خود را به عنوان شارع و تعیین‌کننده مسیر زندگی معرفی می‌کند و ادعا می‌کند: آنچه را من به شما دستور می‌دهم، انجام دهید، نه موسی و هارون؛ زیرا من به شما چیزی را می‌گویم که خودم به آن علم و ایمان دارم و شما را جز در مسیر رشاد راهنمایی نمی‌کنم: «إِنَّمَا مَا أُرِي وَ مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ» (غافر: ۲۹): جز آنچه را به نظرم می‌رسد به شما ارائه نمی‌دهم و شما را جز به راه هدایت راهنمایی نمی‌کنم. فرعون با استفاده از ترویج این ایدئولوژی، مسیر تغییرات را سد می‌کند.

۲-۱-۲. ایده‌آل‌ها و اهداف

علاوه بر ایدئولوژی، آرمان‌ها، اهداف و انگیزه‌ها، عوامل فرهنگی دیگری است که در تغییرات اجتماعی اثرگذار است؛ خداوند در آیه ۱۱ سوره رعد می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»: در حقیقت خدا سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد تا اینکه آنچه را در خودشان است تغییر دهند. علامه طبرسی بر نقش طاعات بندگان به عنوان هدف و انگیزه‌ای مهم در تغییرات اجتماعی تأکید دارد (طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۳، ص ۴۳۲). شهید صدر در تفسیر این آیه می‌فرماید: مقصود از «ما

بِأَنفُسِهِمْ» (تغییر در انفس) در این آیه و آیه ۵۳ سوره انفال، تغییر در «ایده‌آل‌ها و اهداف» است که به مثابه بنیانی‌ترین عامل تغییرات اجتماعی قلمداد گردیده است. شهید صدر در توضیح این مطلب می‌فرماید: مسیر تغییر و حرکت تاریخ از تغییر در باطن انسان، یعنی فکر و اراده می‌گذرد. ایشان با استفاده از تمثیل روبنا و زیربنا اینگونه بیان می‌دارد که: تغییر در ساختمان جامعه در سطح روبنا با تمام پیوندها، سازمان‌ها، اندیشه‌ها و سایر خصوصیات آن بر روی زیربنای محتوای باطنی انسان قرار دارد و هرگونه تغییر و تکامل در روبنا تابع تکامل و تغییر در زیربنا است و همسو با آن دستخوش دگرگونی می‌شود؛ زیرا این رابطه، یک رابطه علی و معلولی است (صدر، [بی‌تا]، ص ۹۶). از نظر شهید صدر محتوای باطنی انسان از ایده‌آل‌های انسان تشکیل می‌شود و این ایده‌آل‌های انسان هستند که اهداف او را سامانمند می‌نمایند و اهداف نخست به انگیزه و سپس به عمل تبدیل گردیده و از این طریق به خلق الگوهای رفتاری اجتماعی جدید و سپس به تغییرات اجتماعی منجر می‌شوند.

علاوه بر دیدگاه شهید صدر که از متن قرآن به دست آمده است، افراد دیگری همانند ماکس وبر نیز معتقدند که آرمان‌ها، اهداف و ارزش‌ها تأثیر مهمی در دگرگونی اجتماعی دارند و برخی مانند سوروکین از آن به عوامل درونی تغییر یاد می‌کنند؛ عواملی که انگیزه اصلی تغییر را پس از دگرگون شدن نظام معانی فراهم می‌سازد (لاور، ۱۳۷۳ ش، ص ۳۸).

۲-۱-۱-۲. ایمان / اعتقادات

ایمان از جمله کلیدواژه‌هایی است که در قرآن بیانگر اعتقادات به مثابه یکی از عناصر فرهنگ و یکی از عوامل تغییرات اجتماعی محسوب شده است؛ یعنی اگر در نظام فرهنگی یک جامعه، ایمان و اعتقاد به خدای واحد، زنده و فعال باشد، آن جامعه

دستخوش دگرگونی‌های مطلوب می‌گردد؛ چنانچه خداوند در آیه ۸۲ سوره انعام بدان اشاره نموده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»: کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ستم [شُرک] نیامیختند، امنیت تنها برای آنهاست و آنان ره یافتگانند. این آیه بیان می‌دارد که «امنیت» و «اهتداء» از خواص و کارویژه ایمان است؛ البته مشروط به اینکه ایمان با ظلم پوشیده نشود؛ چون کلمه «لبس» در آیه، به معنای «ستر» است (راغب، ۱۴۱۶، ص ۷۳۴ / طباطبایی، [بی تا]، ج ۷، ص ۲۷۹ / طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۵۰۶).

در آیه دیگر، خداوند می‌فرماید: «فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَسَّغْنَا لَهُمُ الْإِسْلَامَ» (یونس: ۹۸)؛ یعنی هیچ قریه‌ای جز قوم یونس از روی اراده و اختیار، قبل از نزول عذاب ایمان نیاورد؛ لذا ایمانشان سودی به حال آنان نداشته است. ایمان اختیاری قوم یونس باعث شد عذاب خوارکننده زندگی دنیا را از آنها بردارم و تا مدتی (که همان اجل طبیعی آنان بود) از زندگی برخوردارشان کردم (طباطبایی، [بی تا]، ج ۱۰، ص ۱۸۶). بر اساس این آیه، عامل اصلی تمایز سرنوشت قوم یونس از سایر اجتماعات که در قالب رهایی از عذاب‌های خوارکننده دنیا و عامل بهبود اجتماع، عینیت می‌یابد، همان ایمان است؛ یعنی ایمان تمام عوامل خوارکننده زندگی را برطرف می‌نماید و زندگی انسان‌ها را به سوی بهبودی سوق می‌دهد. (طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۳، ص ۲۰۳) توجه به این دو آیه، روشن می‌نماید که ایمان عامل مهمی در تغییر جامعه است؛ زیرا در پی نهادینه شدن ایمان در جامعه، امنیت، دوستی، همبستگی اجتماعی (توبه: ۷۱) رفاه اقتصادی و رهایی از عذاب‌های سخت دنیوی رونق می‌یابد و در نتیجه، اعتماد اجتماعی به وجود می‌آید؛ و چون ایمان مقوله‌ای تشکیکی است، در نتیجه پیامدهای آن در جامعه نیز تشکیکی خواهد بود و هرچه ایمان در یک جامعه افزایش یابد، به همان اندازه تغییرات در سرنوشت آن جامعه افزایش می‌یابد.

۴-۱-۱-۲. دین

دین نه به عنوان یکی از عناصر فرهنگ، بلکه به مثابه یک نظام زندگی که فرهنگ بدان قایم است، (الیت، ۱۳۶۹ ش، ص ۲۹) از جمله اموری است که در جوامع بشری نقش مهمی در تغییرات اجتماعی ایفا می‌نماید. در قرآن نیز به نقش‌آفرینی دین در تغییرات اجتماعی از طریق ایجاد همبستگی اجتماعی اشاره شده است؛ خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران: ۱۰۳) و مراد از «حبل‌الله» در این آیه، از نظر مفسران مانند طبرسی، قرآن و رسول خدا ﷺ است؛ (طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۸۰۵) و خدای متعال در این آیه به دلیل استفاده از دو واژه «جمیعاً» و «وَلَا تَفَرَّقُوا» این حکم و گزاره اجتماعی را بیان نموده که جامعه اسلامی باید به کتاب و سنت معتصم شوند (طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۵۷۲). خداوند در آیه بعدی می‌فرماید: «وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا» (آل عمران: ۱۰۳): و نعمت خدا را بر خودتان به یاد آرید آن‌گاه که دشمنان [یکدیگر] بودید و او میان دل‌های شما الفت انداخت، پس به برکت نعمت او، برادران همدیگر شدید. و شما بر کنار حفره‌ای از آتش بودید و شما را از آن نجات داد.

این آیه، اعتصام به حبل‌الله را نعمت تلقی نموده و کارکرد وحدت و انسجام‌بخشی و از بین بردن تفرقه، منازعات و تضادهای اجتماعی را به آن نسبت داده است؛ چنانچه خداوند خطاب به مشرکین می‌فرماید: شما قبل از نزول اسلام در اثر تضاد و کشمکش در معرض و لبه آتش جنگ قرار داشتید و از نعمت محبت و الفت و به بیان کلی امنیت و آرامش اجتماعی محروم بودید و در اثر اتحاد و الفت که کارکرد اقبال به دین است، از آتش نجات یافتید؛ یعنی دین تنها عاملی است که اتحاد واقعی را در جامعه به وجود می‌آورد (طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۸۰۶ / طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۵۷۲) و خود اتحاد، منشأ تغییرات وسیعی قرار می‌گیرد.



مركز دراسات اسلامي حوزة عليهم
مركز فرهنگ و معارف قرآن

۸۶۳۱۲

مجموعه مقالات قرآنی سال ۱۳۸۶

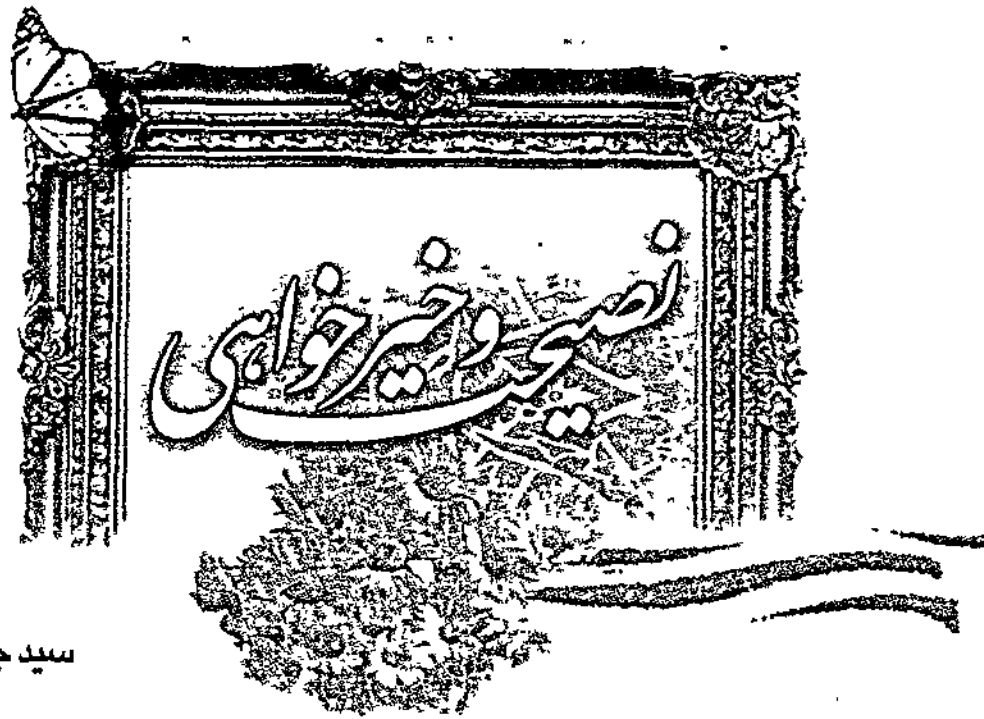
عنوان مقاله: نصیحت و غیر خلاصی

نویسنده: حسینی، سید جواد

محل چاپ: ملبان

تاریخ نشر: مردادبان ۱۳۸۶

مركز فرهنگ و معارف قرآن



سید جواد حسینی

اندرز در مورد خدا و رسول ﷺ او معنی ندارد و معلوم می‌شود مراد از آن خیرخواهی است.

راغب منی گوید: «نصح و نصیحت، هر کار یا هر سخنی است که در آن مصلحت صاحب عمل و سخن باشد... و این واژه یا در اصل به معنای خلوص و اخلاص است؛ لذا به عمل خالص «ناصح» می‌گویند و یا به معنای اصلاح نمودن و محکم کاری است که به کار خیاط «نُصِح» می‌گویند؛ به خاطر

واژه «نصح» و «نصیحت» در زبان روزمره فارسی معمولاً به معنای اندرز به کار می‌رود؛ ولی در لغت عرب چنین نیست و مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد.

پیامبر اکرم ﷺ به اصحابش فرمود: «الَّذِينَ النَّصِيحَةُ قُلْنَا لِمَنْ قَالَ لِيْلِهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ وَلَا ئِمَّةَ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ»^۱ دین، نصیحت و خیرخواهی است. [اصحاب می‌گویند:] پرسیدیم: [خیرخواهی] برای چه کسی؟ فرمود: برای خدا و کتابش و برای رسول خدا و پیشوایان مسلمین و تمام مسلمانان.»^۲ روشن است که نصیحت به معنای

۱. صحیح مسلم، ح ۵۵، به نقل از: منتخب میزان الحکمة، محمدی ری‌شهری، دار الحدیث، ۱۳۸۲، ص ۵۰۲، ح ۶۰۹۲

اصلاح و محکم کاری که بر روی پارچه انجام می‌دهد... و توبه نصوح هم یا به معنای توبه خالص است و یا توبه محکم و پایدار.^۱

از آنجا که شخص خیرخواه از روی خلوص و اخلاص در کار دیگران می‌کوشد و یا دنبال اصلاح و محکم کاری در امور دیگران است، واژه نصح و نصیحت درباره او به کار می‌رود.

و هر گاه این واژه در بحث اخلاقی به کار رود، درست نقطه مقابل حسد قرار دارد. نصح در اخلاق یعنی خیرخواهی و اینکه انسان نه تنها خواهان زوال نعمت از دیگران نباشد، بلکه خواهان بقای نعمت و فزونی آن برای همگان باشد و خلاصه هر آنچه از خیر و خوبی و سعادت برای خود می‌خواهد، برای دیگران نیز بخواهد.^۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لِيَنْصَحَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ كَنْصِيحَتِهِ لِنَفْسِهِ»^۳ باید مردی [و انسانی] از شما خیرخواه برادرش باشد؛ آن‌گونه که خیرخواه خویش است.»

خیرخواهی در قرآن

در قرآن کریم آیات متعددی درباره خیرخواهی آمده که غالب آنها از زبان پیامبران الهی است که حقیقه خیرخواه مردم بوده‌اند. در اینجا به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

۱. خیرخواهی حضرت نوح علیه السلام

قرآن کریم از زبان حضرت نوح علیه السلام، شیخ الانبیاء که ۹۵۰ سال امت خویش را به راه حق دعوت نمود و دلسوزانه در پی خیرخواهی آنان بود، چنین نقل می‌کند: «أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۴ «رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و خیرخواه شما هستم و از خداوند چیزهایی [از لطف و رحمت] می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

۱. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، تهران، دفتر نشر الکتاب، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق، ص ۴۹۴.

۲. ر.ک: پیام قرآن، ناصر مکارم شیرازی، مدرسه امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۸؛ معراج السعادة، نراقی، هجرت، ص ۴۷۰.

۳. الکافی، کلینی، ج ۲، ص ۲۰۸، ح ۵؛ منتخب میزان الحکمة، ص ۵۰۲، ح ۶۰۹۴؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۵۸، ح ۷.

۴. اعراف/۶۲

از خیرخواهی نوح علیه السلام بود که در مرحله اول سیصد سال مردم را به خیر و نیکی دعوت کرد و کسی از مردم دعوت او را اجابت نکرد. حضرت نوح علیه السلام به آنها سیصد سال دیگر مهلت داد و در این مدت باز آنها را به خیر و صلاح دعوت نمود و آنها باز اجابت نکردند. میخواست نفرین کند، ولی باز هم از سر خیرخواهی سیصد سال دیگر به آنها مهلت داد که مجموعاً نهصد سال شد و در این مدت طولانی فقط هشتاد نفر ایمان آوردند^۱ و خداوند به نوح علیه السلام خبر داد که: «از قوم تو هرگز ایمان نمی آورند مگر همانهایی که ایمان آورده اند. پس غمگین مباش به آنچه ایشان می کنند.»^۲

سرانجام حضرت نوح علیه السلام مجبور شد که نفرین کند و خداوند به او امر کرد که درخت خرما بکارد. مردم و قوم او از کنارش رد می شدند و او را استهزاء می کردند که بعد از پیری و بعد از اینکه نهصد سال از عمرش گذشته، تازه درخت خرما می کارد و گاه حضرت را سنگباران می کردند. با این حال، پنجاه سال دیگر نیز به آنها مهلت

داد.^۳

رفتار حضرت نوح علیه السلام درس بزرگی است برای تمامی مبلغان و واعظان که تا آنجایی که توان دارند، به دنبال نصیحت و خیرخواهی مردم باشند و زود احساس خستگی نکنند و سریع از هدایت مردم ناامید نشوند.

۲. خیرخواهی حضرت هود علیه السلام

قرآن از زبان حضرت هود علیه السلام نیز نقل می کند که: «أَبْلَغُكُمْ رَسُولَتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ»^۴ «رسالتهای پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و من خیرخواه امینی برای شما هستم.»

حضرت هود علیه السلام وقتی مبعوث شد مردم خویش را نصیحت و هدایت کرد؛ ولی آنها از سخنان هود علیه السلام به خشم آمدند و به او حمله کردند و گلوی او را آن قدر فشردند که نزدیک بود جان دهد و تا یک شبانه روز بیهوش افتاده بود. با این حال، خدا به او

۱. حیوة القلوب، علامه مجلسی، انتشارات

سرور، ۱۳۸۰ ش، ج ۱، صص ۲۵۴-۲۵۵.

۲. هود/۳۶.

۳. حیوة القلوب، ج ۱، ص ۲۵۵.

۴. اعراف/۶۸.

خطاب فرمود که مبادا از هدایت و خیرخواهی مردم ملول و خسته شوی و باید به کار خویش ادامه دهی.^۱

آن حضرت هفتصد و شصت سال مردم را دعوت به حق نمود و به دنبال خیرخواهی و نصیحت آنان بود تا آنجا که خداوند اراده کرد با ریگهای بیابان احقاف و سنگهای آن، مردم را هلاک نماید. هود علیه السلام از سر خیرخواهی به آنان فرمود: «می ترسم که این تلها [ریگ و سنگ] مأمور به عذاب شما گردند؛ ولی با این وجود، مردم اجابت نکردند.^۲

خداوند برای تنبیه مردم هفت سال خشکسالی را بر آنان مسلط نمود. با دعای حضرت خشکسالی برطرف شد و نعمتها فراوان گردید؛ ولی باز هم هدایت نشدند و بر لجاجت خویش افزودند. سرانجام خداوند آنان را با باد بسیار سرد به هلاکت رساند.^۳

در این زمان که چنین سختیهایی وجود ندارد و حقیقتاً باید خدا را بر این موضوع شکر گذاری کرد، که یک مبلغ با ماندن یکی دو سال در محلی می تواند تحوّل عظیمی در مردم ایجاد

نماید و بسیاری از آنان را هدایت کند. در سطح جهانی نیز اگر مبلغ ناصح و خیرخواه در شهر و کشوری استقامت کند، در مدت کمی می تواند جمع زیادی را هدایت نماید.

۳. خیرخواهی حضرت صالح علیه السلام

حضرت صالح علیه السلام نیز به قوم خود فرمود: «يَقَوْمَ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَاصْبَحْتُمْ لَكُمْ وَلكِنْ لَا تُجِيبُونَ الْنَّاصِحِينَ»؛^۴ «ای قوم! من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و برای شما خیرخواهی را انجام دادم؛ ولی [چه کنم که] شما خیرخواهان را دوست ندارید.»

نکته ای که از این آیه استفاده می شود، این است که خیرخواهی آن گاه اثر می گذارد که انسان به خیرخواهان ارادت و محبت داشته باشد.

حضرت صالح علیه السلام در شانزده سالگی برای تبلیغ دین خدا مبعوث

۱. حیوة القلوب، ج ۱، ص ۲۸۲.

۲. همان، ص ۲۸۳.

۳. همان، صص ۲۸۴ - ۲۸۵، با تلخیص.

۴. اعراف/۷۹.

که پیر بودی، سخن تو را باور نداشتیم؛ چگونه امروز که جوانی باور کنیم؟^۴
 ۵. لزوم مواظبت در برابر مدعیان

خیرخواهی

هر کس به برش خرفه اویس قرنی نیست
 هر شیشه گلرنگ عقیق یمنی نیست
 هر شخصی که زبان به نصیحت و
 خیرخواهی باز کرد، این گونه نیست که
 واقعاً خیرخواه و ناصح باشد. باید دید
 به چه چیزی انسان را راهنمایی می کند
 و به کدام خیر، انسان را می خوانند؟
 بسیاری کسان که قلم خیرخواهی به
 دست می گیرند و زبان به نصیحت
 می گشایند؛ ولی در واقع قصد انحراف
 و خیانت به مردم را دارند. نمونه بارز
 تاریخی آن جریان شیطان و حضرت
 آدم علیه السلام و حوا علیها السلام می باشد.

«سپس شیطان آن دو را وسوسه
 کرد تا آنچه را از اندامشان پنهان بود،
 آشکار سازد و گفت: پروردگارتان شما
 را از این درخت نهی نکرده، مگر به

شد و مردم را به خیر و صلاح دعوت
 نمود تا اینکه سنش به ۱۲۰ سالگی
 رسید؛ ولی آنان اجابت نکردند^۱ و بعد
 از مجادله زیاد از صالح علیه السلام خواستند که
 شتری از دل کوه بیرون آورد. به فرمان
 خداوند چنین کاری انجام گرفت و از
 هفتاد نفری که صحنه را دیدند، جز
 شش نفر ایمان نیاوردند و ششمی از
 آنها نیز دچار تردید و شک شد و پنج
 نفر باقی ماندند.^۲

۴. خیرخواهی حضرت شعیب علیه السلام

در قرآن کریم از زبان حضرت
 شعیب علیه السلام نیز می خوانیم: «يَا قَوْمِ لَقَدْ
 أُبْلِغْتُكُمْ رَسُولًا مِنْ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ
 ءَأَسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ»^۳ «ای قوم من!
 من رسالتهای پروردگارم را به شما
 ابلاغ کردم و برای شما خیرخواهی
 نمودم. با این حال، چگونه بر حال قوم
 بی ایمان تأسف بخورم!»

حضرت شعیب علیه السلام دو بیست و
 چهل و دو سال عمر کرد و قوم خود را
 نصیحت کرد تا پیر شد. مدتی از قوم
 خود غایب گردید و دوباره به صورت
 جوان برگشت و قوم خویش را به
 نیکی دعوت نمود؛ اما آنها گفتند: آن گاه

۱. حیوة القلوب، ج ۱، ص ۳۱۱.

۲. همان، صص ۳۱۱-۳۱۳.

۳. اعراف/۹۳.

۴. حیوة القلوب، ج ۱، ص ۵۷۴.

درباره یوسف به ما اطمینان نمی‌کنی؛
 در حالی که ما خیر خواه او هستیم!»
 علی علیه السلام فرمود: «وَرُبَّمَا نَصَحَ غَيْرُ
 النَّاصِحِ وَعَشَّرَ الْمُسْتَنْصِحُ»^۵ چه بسا آن
 کس که اهل اندرز و خیرخواهی
 نیست، اندرز دهد [و خیرخواهی نکند]
 و آن کس که درخواست نصیحت از او
 شده است، خیانت ورزد.»

اهمیت خیرخواهی در روایات

در روایات نیز تعبیرات حساس و
 حیاتی از نصیح و خیرخواهی آمده
 است که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

۱. محبوب‌ترین عمل

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «قَالَ اللَّهُ
 عَزَّ وَجَلَّ أَحَبُّ مَا تَعَبَّدَ لِي بِهِ عَبْدِي النَّصِيحُ
 لِي»^۶ خداوند عز و جل فرمود:
 محبوب‌ترین چیزی که بنده من به آن

خاطر اینکه [اگر از آن بخورید] فرشته
 خواهید شد یا جاودانه [در بهشت]
 خواهید ماند.^۱ و برای اینکه جرف
 خود را به باور آن دو برساند، به قسم و
 اینکه خیرخواه شما هستید، متوسل
 شد: «وَقَسِمْتُهُمَا إِنِّي لَكُمْ لَسَمِنَ
 النَّصِيحِينَ»^۲ «و برای آنها سوگند یاد
 کرد که من برای شما از خیرخواهانم»
 و در ادامه این آیات می‌خوانیم: «و به
 این ترتیب آنها را یا فریب [از مقامشان]
 فرود آورد»^۳

آری، ناصحان شیطان صفت به
 دنبال سقوط جامعه و افراد هستند، نه
 صعود و پیشرفت و تکامل آنها.

نمونه دیگر از مدعیان
 خیرخواهی، برادران یوسف علیه السلام
 هستند که از در خیرخواهی وارد شدند
 و یوسف علیه السلام را به چاه انداختند.
 امروزه نیز ظاهراً صلاحیان و
 برادر نمایانی وجود دارند که جامعه و
 افراد را به دره بیچارگی و چاه بدبختی
 سوق می‌دهند. در قرآن کریم
 می‌خوانیم: «قَالُوا يَا أَيُّهَا مَالِكُ لَا تَأْمِنَّا عَلَى
 يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَصِيحُونَ»^۴ «[برادران
 یوسف علیه السلام] گفتند: پدرجان! چرا

۱. اعراف / ۲۰.

۲. همان / ۲۱.

۳. همان / ۲۲.

۴. یوسف / ۱۱.

۵. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، نامه ۳۱، ص ۹۳۰؛ نهج البلاغه، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، ج ۳، نامه ۳۱، ص ۹۲.

۶. الترغیب والترهیب، ج ۲، ص ۵۷۷، ح ۱۶؛ منتخب میزان الحکمة، محمدی ری شهری، ص ۵۰۲، ح ۶۰۹.

مرا عبادت می‌کند، خیرخواهی برای من [و در راه رضایت من] است.» در واقع، با خیرخواهی گسترهٔ بندگی خداوند بیش تر می‌شود و این تنها ناصح نیست که بندگی می‌کند؛ بلکه نصیحت‌پذیرها نیز در مسیر بندگی قرار می‌گیرند.

۲. بالاترین منزلت

هر کس در مسیر خیرخواهی مردم قدم بردارد، از باب «الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيَالُ اللَّهِ»^۱ در مسیر خدا قدم برداشته و حرکت در مسیر الهی باعث بالا رفتن مقام و منزلت اخروی او می‌شود.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْشَاهُمْ فِي أَرْضِهِ بِالنَّصِيحَةِ لِخَلْقِهِ»^۲ به راستی بلندمرتبه‌ترین مردم در پیشگاه خداوند در قیامت کسی است که از همه بیش تر تلاش در خیرخواهی مردم کرده است.»

۳. برترین عمل

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «عَلَيْكُمْ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَنْ تَلْقَاهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ»^۳ بر شما لازم است که خیرخواه خلق خدا برای [رضای] خدا باشید؛

چراکه هرگز با عملی که با فضیلت‌تر از خیرخواهی باشد خدا را [در روز قیامت] ملاقات نخواهید کرد.»

۴. عملی ضروری و فراگیر

نُصْح و خیرخواهی فقط یک توصیهٔ اخلاقی نیست؛ بلکه یک وظیفه دینی و اسلامی است و بر همگان لازم است در هر حال خیرخواه برادران مؤمن خویش باشند.

علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «أَمْحَضُ أَخَاكَ النَّصِيحَةَ حَسَنَةً كَأَنْتَ أَوْ قَبِيحَةً»^۴ برادرت را خالصانه نصیحت و خیرخواهی کن؛ خواه [اندرت] و خیرخواهی تو در نظر او [نیک باشد یا زشت].»
و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ لَهُ فِي الْمَشْهَدِ

۱. وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۶، ص ۳۴۴، ح ۲۱۷۲۰.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۸، ح ۵؛ منتخب میزان الحکمة، ص ۵۰۲، ح ۶۰۹۲؛ پیام قرآن، ج ۲، ص ۱۴۹.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۸، ح ۶؛ منتخب میزان الحکمة، ص ۵۰۲، ح ۶۰۹۷.

۴. نهج البلاغة، ترجمه فیض الاسلام، نامه ۳۱، ص ۹۲۳؛ نهج البلاغة، ترجمه مکارم شیرازی، ج ۳، نامه ۳۱، ص ۹۴.

خیرخواهی مرد همین بس که... از آنچه برای خود نمی‌پسندد، [دیگران را] نهی نماید.»

۶. فرمانبرداری از خدا

علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ وَإِنَّ أَعْشَاهُمْ لِنَفْسِهِ أَغْضَاهُمْ لِرَبِّهِ»^۴ همانا مطیع‌ترین مردم برای خدا ناصح‌ترین آنان به خود می‌باشد و نافرمان‌ترین مردم نسبت به خداوند فریبکارترین نسبت به خود می‌باشد.»

۷. حسود نباشد

کسی می‌تواند خیرخواه مردم باشد که از پیشرفت دیگران ناراحت نشود و به تعبیر بهتر، حسود نباشد. حسود هرگز نمی‌تواند ناصح و خیرخواه خوبی برای مردم باشد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «النَّصِيحَةُ مِنَ

وَالْمَغِيْبِ؛^۱ تبر مؤمن واجب است که خیرخواه [برادر] مؤمن [خود] باشد؛ چه در پشت سر و چه در حضور او.»

نشانه انسان خیرخواه

هم برای شناسایی افراد خیرخواه از غیر آنها و هم برای شناخت خود لازم است که اجمالاً با برخی نشانه‌های نصح و خیرخواهی آشنا گردیم:

۱ تا ۴. نشانه‌های انسان خیرخواه در

کلام پیامبر صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: أَمَا عَلَامَةُ

النَّاصِحِ فَأَرْبَعَةٌ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَيُعْطِي الْحَقَّ مِنْ نَفْسِهِ وَيَرْضَى لِلنَّاسِ مَا يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ وَلَا يَعْتَدِي عَلَى أَحَدٍ؛^۲ اما نشانه ناصح [و

خیرخواه] چهار چیز است: ۱. به حق دآوری و حکم می‌کند؛ ۲. و خود نیز حق را مراعات می‌کند [و به حق رفتار می‌کند]؛ ۳. و آنچه برای خود

می‌پسندد، برای مردم نیز می‌پسندد؛ ۴. و بر هیچ کس تعدی [و تجاوز] روا نمی‌دارد.»

۵. نهی از آنچه برای خود نمی‌پسندد

علی علیه السلام فرمود: «حَسَبَ الْمَرْءٍ... مِنْ

تَضَرُّعِهِ نَهْيُهُ عَمَّا لَا يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ؛^۳ از

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۸، ح ۲؛ منتخب میزان الحکمة، ص ۵۰۲، ح ۶۰۹۶

۲. تحف العقول، ص ۲۰؛ منتخب میزان الحکمة، ص ۵۰۲، ح ۶۰۹۸

۳. كشف الغمّة، اربلی، ج ۳، صص ۱۲۷-۱۲۸، به نقل از: منتخب میزان الحکمة، ص ۵۰۲

۴. نهج البلاغة، ترجمه مکارم شیرازی، خطبة ۸۶، ص ۲۱۲؛ الدرّة الباهرة، ص ۲۶؛ منتخب میزان الحکمة، ص ۵۰۲

الْحَاسِدِ مُحَالًّا؛^۱ خیرخواهی از انسان حسود [نسبت به دیگران] محال است. منظور محال عادی است؛ یعنی معمولاً انسان حسود خیرخواه مردم نیست؛ نه محال عقلی؛ چون ممکن است در موردی بر اثر انفعال و ... حسود هم بتواند خیرخواهی کند.

آثار خیرخواهی

انسان خیرخواه چون دارای نیت پاک است و براساس «أَتَمَّ الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»^۲ همانا عملها براساس نیتها هستند [که محاسبه می شوند]. هر روز از نظر روحی و روانی ترقی و رشد بیش تری پیدا نموده، به خداوند نزدیک تر می شود.

تا آنجا که بالاترین مقام در نزد خداوند مخصوص خیرخواهان است: «... أَغْظَمُ النَّاسِ مَنْزِلَةً... أَمْشَاهُمْ... بِالنَّصِيحَةِ»^۳

راوی می گوید: نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودم، آن حضرت فرمود: «اکنون شخصی بر شما وارد می شود که از اهل بهشت است.» پس پردی از انصاف درحالی که آب وضو از محاسنش می چکید وارد شد و سلام

کرد و مشغول نماز شد. فردای آن روز نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن سخن را تکرار فرمود. باز همان مرد انصاری وارد شد و روز سوم نیز همین داستان تکرار شد. بعد از خارج شدن آن حضرت از مجلس، یکی از یاران به دنبال آن مرد انصاری رفت و سه شب در نزد او به سر برد؛ ولی از شب بیداری و عبادت [فراوان] چیزی ندید، جز اینکه هنگام رفتن به رخت خواب ذکر خدا را می گفت و بعد می خوابید و برای نماز صبح بیدار می شد.

بعد از سه شب آن صحابی گفت: من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله درباره تو چنین سخنی شنیدم، خواستم بفهمم که چه اعمال و عباداتی انجام می دهی که باعث شده پیامبر صلی الله علیه و آله تو را بهشتی بخواند؟ مرد انصاری در جواب گفت: غیر از آنچه دیدی از من بندگی [بیش تری] سرنمی زند، جز آنکه بر احدی از مسلمانان در خود غش و

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۸، ص ۱۹۴.

ح ۹.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۸، ح ۸۹.

۳. ترجمه و منابع آن گذشت.

بِأَصْحَابٍ يَهْدِيهِ وَتَجَنَّبَ غَاوِيًا يُزِدِّيهِ؛^۳ خوشا
به حال کسی که خیرخواهی ناصحی را
که او را هدایت می کند، اطاعت کند و از
گمراهی شخصی که او را به پستی
می کشاند، دوری گزیند.

و فرمود: «مَنْ خَالَفَ النَّصِيحَ هَلَكَ؛^۴
کسی که با خیرخواهی مخالفت کند،
هلاک می شود.»

و حضرت باقر علیه السلام فرمود: «اتَّبِعْ مَنْ
يُنْكِيكَ وَهُوَ لَكَ نَاصِحٌ وَلَا تَتَّبِعْ مَنْ يَضْحَكُكَ
وَهُوَ لَكَ غَائِبٌ؛^۵ پیروی کن کسی را که تو
را می گریاند در حالی که خیرخواه
توست و پیروی نکن از کسی که تو را
می خنداند لیکن فریبنده توست.»

۱. محجة البيضاء، محسن فیض کاشانی، مؤسسة
الاعلمی للمطبوعات، ج ۵، ص ۳۲۵؛ الترغیب
والترهیب، ج ۳، ص ۵۴۸، ح ۱؛ معراج السعادة،
مرحوم نراقی، نشر هجرت، ص ۴۷۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۶۶، ح ۷؛ ر.ک: الدرّة
الباهرة، ص ۲۶؛ منتخب میزان الحکمة، ص ۵۰۲.

۳. غرر الحکم، ح ۴۵۷۵.

۴. همان، ح ۱۰۶۶۳.

۵. المحاسن، برقی، ج ۲، ص ۴۴۰، ح ۲۵۲۶؛
منتخب میزان الحکمة، ص ۵۰۲.

خیانتی نمی بینم و بر خیر و خوبی که
خدای تعالی به او عنایت کرده،
حسدی نمی ورزم [و در یک کلام
خیرخواه مردم هستم]. آن صحابی
گفت: این حالت است که تو را به این
مرتبه [عالی] رسانده و این صفتی است
که تحصیل آن از ما [و از هر کسی]
بر نمی آید.^۱

نکات پایانی

در خیرخواهی و خیرپذیری به
این نکات توجه شود:
۱. میانه روی

اندازه نگهدار که اندازه نکوست
هم لایق دشمن است و هم لایق دوست
امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «كَثْرَةُ
النُّصِيحِ تَدْعُو إِلَى التُّهْمَةِ؛^۲ زیادی نصیحت
و خیرخواهی [و تکرار آن] عامل
[بدگمانی] و تهمت می شود.»

۲. توجه به خیرخواهی دیگران

خیرخواهی و نصیحت آن گاه به
نتیجه مفید می رسد که شخص
نصیحت شده، خیرخواهی دیگران را
مورد توجه قرار دهد و به آن ترتیب اثر
دهد.

علی علیه السلام فرمود: «طُوبَى لِمَنْ أَطَاعَ